

درس دوم: قاضی بست

بُست: نام شهری در افغانستان امروزی

شبگیر*: سحرگاه، پیش از صبح

برنشستن*: سوار شدن

کران*: ساحل، کنار، طرف، جانب

باز: شاهین، پرنده شکاری

یوز*: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند.

حشم*: خدمتکاران

ندیم*: همنشین، همدم

مطرب*: آوازخوان، نوازنده

(و روز دوشنبه امیر شبگیر برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و قشم و نریمان و مطربان)

چاشتگاه*: هنگام چاشت، نزدیک ظهر

خیمه: چادر

شرع*: سایه‌بان، خیمه (پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده‌بوند.)

قضا*: تقدیر، سرنوشت (غزا: جنگ، پیکار)

ناو*: کشتی، به‌ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی.

(از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بفواست و ناوی پیاورند از جهت نشست او)

از هر دستی: از هر طبقه‌ای، از هر گروهی (و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بوند)

نیرو کرده: پرفشار شده، بالا آمده

نشستن و دریدن (اینجا): غرق شدن و شکستن.

(پس آب نیرو کرده بود، و کشتی پر شده بود، نشست و دریدن گرفت.)

بانگ: فریاد، غوغا، هیاهو

هزاهز: آشوب، فتنه‌ای که مردم را به حرکت و جنبش درآورد.

غریو: غوغا، فریاد (غریب: دور از وطن، تنها) (قریب: نزدیک)

خاست: بلند شد، به وجود آمد

برخاست: بلند شد

(بانگ و هزاهز و غریو فاست، امیر برخاست.)

درجستند: پریدند، جستند (جُستند: تحقیق کردند، تفحص کردند، جست و جو کردند)
بربودند: دزدیدند؛ (اینجا: به سرعت از آب بیرون کشیدند)
 (هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند و امیر را بگرفتند و برپورند)
نیک: کاملاً
افگار*: مجروح، خسته (افکار: جمع فکر، فکرها)
دوال*: چرم و پوست (یک دوال*: یک لایه، یک پاره)
بگسست: جدا شد، پاره شد
 (نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ پتان که یک دوال پوست و گوشت بگسست)
ایزد*: خدا، آفریدگار
سور*: جشن (صُور: بوق، شیپور، شاخ تو خالی که در آن دمند) (صُور: صورت‌ها)
 (ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت و سوری به آن بسیاری تیره شد.)
تر و تباه: خیس و زخمی، خیس و ناتوان (تاهمه بگردانید و تر و تباه شده بود)
کوشک*: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ
 (به زوری به کوشک آمد)
اضطراب: آشفتگی، دلشوره
تشویش: نگرانی، پریشانی، بی‌قراری (اضطراب و تشویشی بزرگ به پای شده بود)
آعیان: اشراف، بزرگان
استقبال: پیشواز (اعیان و وزیر به فرمت استقبال رفتند)
خُروش: فریاد، غوغا
لشکری: نظامی، سپاهی، افراد لشکر
رعیت: مردم عادی، عامه مردم
صدقه: نیکوکاری، آنچه در راه خدا به بینوایان دهند
 (فروش و دعا بود از لشکری و رعیت و پندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود)

غزنین: نام شهری در افغانستان امروزی که پایتخت غزنویان بود.

صعب*: دشوار، سخت (سهل: آسان)

مقرون*: پیوسته، همراه

(امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جملهٔ مملکت براین حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد.)

مثال داد: فرمان داد

هزار هزار: یک میلیون

درم: درهم، سکه نقره (دینار: سکه طلا)

ممالک: جمع مملکت، کشورها، ولایات

مستحقان: نیازمندان، فقرا، درویشان

(و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک به مستحقان دهند)

توقیع*: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه؛ (وقعه*: نامه)

توقیع کردن*: مهر زدن یا امضا کردن

مؤکد*: تأکید شده، استوار (مؤکد گشتن*: سندیت یافتن، تأکید شدن)

مُبشّر*: نویددهنده، مژده‌رسان

(و نبشته آمد و به توقیع مؤکد گشت و مبشّران برفتند)

سرسام*: تورم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن هذیان بوده است.

بار: اجازه، اجازهٔ ملاقات (معانی دیگری هم دارد) (باره: اسب، قلعه، دیوار قلعه)

(تب سوزان و سرسامی افتاد چنان که بار نتوانست داد.)

محبوب*: پنهان، مستور، پوشیده (هم‌خانواده حجب و حجاب و محجبه) (مهجور: دورافتاده، متروک)

اطبا*: جمع طبیب، پزشکان (اتباع: پیروان، یاران)

(و محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و تنی چند از فرمندان)

متحیر: حیران، سرگردان، سرگشته (تحیر: حیرانی، سرگستگی)

(و دلها سفت متمیر شد تا حال چون شود)

عارضه*: حادثه، بیماری

نُکت*: نکته‌ها (نکته: بوی خوش)

(تا این عارضه افتاده بود بونصر نامه‌های رسیده را نُکت بیرون می‌آورد)

کراهیت*: ناپسندی (هم‌خانواده کریه و اکراه)

فرودِ سرای*: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران

(پیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرودِ سرای، به دست من)

خیرخیر*: سریع، آسان (خیره: حیران، سرگشته، بیهوده، لجوج)

(من به آغایی خادم می‌دارم و فیرفیر جواب می‌آوردم)

بشارت: مژده، خبرخوش

ستدن*: ستاندن، دریافت کردن

(بشارتی بود. آغایی بستد و پیش‌برد)

کتان: گیاهی که از الیاف ساقه‌هایش در نساجی استفاده می‌کنند.

تاس: نوعی ظرف، کاسه (فارسی: طاس*: کاسه مسی)

زَبر: بالا، روی، متضاد زیر

(پرده‌های کتانِ آویخته و تر کرده و بسیار شافه‌ها نهاده و تاسهای بزرگ پر یخ بر زبر آن)

توزی: منسوب به شهر توز، پارچه‌های نازک کتانی که نخستین بار در شهر توز بافته‌اند.

مِخَنقه*: گردن‌بند

عقد*: گردن‌بند

کافور: ماده‌ای معطر و سفید رنگ که از بعضی گیاهان و درختی به همین نام به دست می‌آید.

(پیراهنِ توزی، مِخَنقه در گردن، عقدی همه کافور)

درست*: تندرست، سالم

علت*: بیماری

زایل شدن*: نابود شدن، برطرف شدن (از زوال) (ضایع*: تباه، تلف) (وذایل: پستی‌ها، مقابل فضایل)

(امروز درستم و در این دو سه روز بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد.)

عزوجل*: عزیز است و بزرگ و ارجمند

(سپیده شکر کرد فرای را عزّ و جل بر سلامت امیر)

همایون*: خجسته، مبارک، فرخنده

خداوند: پادشاه، سلطان، مَلِک (سعادتِ دیردارِ همایونِ فراوان را دیگر باره یافتم.)

گسیل کردن*: فرستادن، روانه کردن

در بابی: دربارهٔ موضوعی، در مورد کاری

(پون نامه‌ها گسیل کرده شود تو باز آئی که پیغامی است سوی بونهر در بابی)

دبیر: نویسنده، کاتب

کافی*: با کفایت، لایق، کارآمد

به نشاط: با شادمانی، خوشحال

قلم در نهاد: قلم بر کاغذ گذاشت و به نوشتن پرداخت (کنایه)

(و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط قلم در نهاد.)

نماز پیشین*: نماز ظهر

مهمات*: کارهای مهم و خطیر

فارغ شدن*: آسوده شدن از کار (تا نزدیک نماز پیشین از این مهمات فارغ شده بود)

خیلتاش*: هر یک از سپاهییانی که از یک دسته باشند. (حشیم: خدمتکاران) (ندیم: همنشین، همدم)

رُقعت*: رقعہ، نامهٔ کوتاه، یادداشت (توقیع*: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان)

باز نمودن: شرح دادن، آشکار کردن

(و فیلتاشان و سوار را گسیل کرده، پس رُقعتی نبشت به امیر و هرچه کرده بود باز نمود)

زَرِ پاره*: قراضه و خردۀ زر، زر سکه شده (در هر کیسه هزار مثقال زر پاره است)

غَزو*: جنگ کردن با کافران (غزا: جنگ)

گداختن*: ذوب کردن

پاره کرده: قطعه قطعه کرده (سکه کرده)

(زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده)

بی شبّهت*: بی تردید، بی شک (تا صدقه‌ای که فوایم دارد هلال بی شبّهت باشد.)

اندک مایه: اندکی، کمی، کم مایه (تنگ مایه*: کم‌توان، محدود) / (دست مایه*: سرمایه، وسیله)

ضیعت*: زمین زراعتی (ضیاع: زمینهای زراعتی) (ضیا: نور و روشنی) (اندرک مایه ضیعتی دارند.)

ضیعتک*: زمین زراعتی کوچک

فراخ تر*: آسوده‌تر، راحت‌تر

(تا فویشن را ضیعتکی هلال فرند و فراخ تر بتواند زیست.)

لختی*: اندکی

گزارده باشیم: به جا آورده باشیم، ادا کرده باشیم

(ما حق این نعمت تندرستی که بازیافتیم، لفتی گزارده باشیم.)

صلت*: انعام، جایزه، پاداش

فخر: افتخار، مباهات (این صلت فخر است.)

دریاست*: نیاز، ضرورت

وزر*: گناه

وبال*: سختی و عذاب، گناه

(تلویم که مرا سفت دریاست نیست اما چون قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟)

سُبْحان الله*: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل «شگفتا»)

(بونهزگفت: «ای سبّان الله ...»)

ولایت: مملکت، سرزمین، حکومت

خواجه: سرور، بزرگ، مهتر

(او فراوان ولایت است و فواجه با امیرمعمور به غزوها بوده است)

سنت: روش، شیوه، سیرت

مصطفی: برگزیده، از لقب‌های پیامبر

عهده: مسئولیت (بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من در عهده این نشوم)

زر: طلا

شمار: حساب (مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟)

عمید: رئیس، بزرگ، سرور

علی‌ایّ حال: به هر حال (زندگانی فواجه عمید دراز باردا علی‌ایّ حال من نیز فرزندان این پدرم)

احوال: حالات، اوضاع، اعمال و کردار، سرگذشت

عادات: عادت‌ها، رسم‌ها و آیین‌ها (اهوال و عادات وی بدانسته بودم)

حساب: شمار، محاسبه

توقف: ایستادن، درنگ (من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم)

حُطام: ریزه، ریزه گیاه خشک؛ مال بی ارزش دنیا

کفایت: کافی بودن، بسنده بودن

زیادت: زیاد، زیادی

(آنچه دارم از اندک مایه حُطام دنیا هلال است و کفایت است و به هیچ زیادت هاجمند نیستم)

لله دُرُگما*: خدا به شما برکت و نیکی دهد.

بزرگا: بسیار بزرگ، چقدر بزرگوار و والامقام هستید. (بونهرگفت: لله دُرُگما؛ بزرگا که شما دو تنید.)

اندیشه مند: متفکر، در حال تفکر (باقی روز اندیشه مند بود و از این یار می کرد.)

درس دوم: زاغ و کبک

زاغ: پرنده ای حلال گوشت شبیه کلاغ با پرهای سیاه

فَراغ*: آسایش، آسودگی (فراق: دوری، جدایی) (فروغ: نور و روشنی) (فارغ: آسوده)

گُزید: انتخاب کرد

راغ*: دامنۀ سبز کوه، صحرا (مَرغزار) (زاغی از آنجا که فراغی گُزید / رفت خود از باغ به راغی کشید)

عرصه: میدان، پهنه، فضا (عَرَضه: نمایش، نشان دادن)

عرصه ده: نشان دهنده، نمایانگر

مخزن: خزانه، گنجینه، جای نگهداری و ذخیره کردن

(دید یکی عرصه به دامان کوه، / عرصه ده مقزن پنهان کوه)

نادره: کمیاب

شاهد: معشوق زیبارو، محبوب، گواه (ایهام دارد)

روضه*: باغ، گلزار (روضه: یکی از فروع دین)

فام: رنگ

فیروزه فام*: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ (نادره کبکی به پمال تمام / شاهد آن روضه فیروزه فام)

حُطوات*: جمع خطوه، گام ها، قدم ها

مُتقارب*: نزدیک به هم، در کنار هم (هم خانواده قرب و قریب)

(هم حرکاتش متناسب به هم / هم حُطواتش متقارب به هم)

هموار: هم سطح و مناسب، یک دست و موزون

(زراغ پو دیر آن ره و رفتار را / و آن روش و جنبش هموار را)

در پی: به دنبال (باز کشید از روش فویش پای / در پی او کرد به تقلید پای)

رقم: نشان، علامت

رقم کشیدن: نوشتن (بر قدم او قدمی می کشید / وز قلم او رقمی می کشید)

القصّه: خلاصه

مرغزار*: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است.

قاعده: روش، شیوه، اسلوب، نمط، نسق (مائده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد)

(در پی‌اش القصه در آن مرغزار / رفت بر این قاعده روزی سه بار)

رهروی: راه رفتن، رفتار و اعمال (عاقبت از قامی فویش سوخته / رهروی کبک نیاموخته)

فرامُش: مخفف «فراموش»

غرامت‌زده*: تاوان‌زده، پشیمان

(کرد فرامُش ره و رفتار فویش / ماند غرامت‌زده از کار فویش)

گروه‌های مهم املائی

◆ قاضی بُست / کران رود هیرمند / حَشَم و ندیمان و مُطربان / خیمه و شِراع / از
قضای آمده / امیر برخاست / امیر کشتی‌ها بخواست / هزاهز و غریو خاست / جشن
و سور / قصر و کوشک / اضطراب و تشویش / اعیان و وزیر / خدمت استقبال /
لشکری و رعیت / غزنین و هرات / حادثهٔ بزرگ و صعب / مقرون و همراه /
مُسْتَحِقّان و فقرا / به توقیع مؤکد گشت / تب سوزان و سرسام / محجوب و مستور
/ اَطَبّا و پزشکان / متحیر و سرگشته / عارضه و حادثه / نُکَت نامه‌ها / کراهیت و
ناپسندی / بونصر و آغاجی خادم / تاس و کاسه / پیراهن توزی / عِدَد و میخقه /
عَلَت و تَب / زایل و نابود / خدای عَزَّ وَ جَلَّ / همایون و فرخنده / گَسِیل و روانه / به
نشاط قلم در نهاد / کارهای خطیر و مهمّات / فارغ و آسوده / خیل‌تاشان و حشم /
رُقعت و نامه / هزار مثقال زَر پاره / غزو هندوستان / بُتان زَرّین / حلال بی‌شُبّهت /
اندک مایه ضیعت / گُزاردن حق / صِلَت فخر / دربایست و ضرورت / وِزَر و وِبال /
طریق سُنّت مصطفی / خواجه عمید / علی آئی حال / احوال و عادات / حساب و
توقّف قیامت / اندک مایه حُطام / اندیشه‌مند و متفکّر /

◆ زاغ و کلاغ / فَرَاغ و آسودگی / باغ و راغ / عرصه و پهنه / عرضه‌ده مخزن پنهان
کوه / شاهد آن روضهٔ فیروزه‌فام / خُطواتِ متقارب / در پی اش القِصّه در آن مَرغزار /
اُسلوب و قاعده / غرامت‌زده و تاوان‌زده /

تاریخ ادبیات

تاریخ بیهقی: ابوالفضل بیهقی

تحفه‌الاحرار: جامی